



فیلم
قتل
داستان
فیلم

کارگردان: اصغر فرهادی

هوشنگ افشاری

خلاصه فیلم

را بشروشد تا پول دیه تهیه شود. همسر ابوالقاسم که همسر دوم لوست و با یکربچه معلول که از شوهر سابقش دارد با او ازدواج کرده نگران فروش خانه است. اعلا با خریدار صحبت می کند و او را از خرید خانه منصرف می سازد. اعلا به فیروزه دل می بندد. او متوجه می شود مردی که گمان می کرده همسر فیروزه است یک سال است او را طلاق داده است. از سوی دیگر فیروزه نیز به اعلا علاقمند است.

همسر ابوالقاسم از او می خواهد به گرفتن دیه دختر مقتولش رضایت دهد تا با پول آن، مخارج جراحی دختر معلولش فراهم شود. ابوالقاسم پس از مدتی به اعلا می گوید که اگر دیه دخترش پرداخت شود او رضایت می دهد. فیروزه و اعلا برای تهیه دیه چاره اندیشی می کنند. اعلا که سابق بر این به جرم دزدی به زندان افتاده است در فکر تهیه این مبلغ از راه دزدی است. فیروزه او را منصرف می کند. همسر ابوالقاسم به فیروزه پیشنهاد می کند که اگر اعلا با دختر معلولش ازدواج کند ممکن است از دیه صرف نظر کنند. او از فیروزه می خواهد که اعلا را برای ازدواج با دخترش تشویق کند. اعلا از یک سو به فیروزه دل بسته است و از سوی دیگر برای نجات جان دوستش اکبر ناگزیر به ازدواج است. او از فیروزه می خواهد که در این باره تصمیم بگیرد. فیروزه می گوید که نمی تواند اعلا را مجاب به ازدواج با آن دختر کند اما باید دل از فیروزه بکند و او علاقه ای به ازدواج با اعلا ندارد. اعلا شب هنگام به شهر زیبا یعنی همان محل کانون باز می گردد.

اکبر نوجوانی است که در کانون اصلاح و تربیت نگهداری می شود. او به جرم قتل به اعدام محکوم شده است. اکبر دختر مؤرد علاقه اش را کشته است و اکنون که هجده ساله شده، حکم اعدامش به جریان افتاده است. اکبر از کانون به زندان دیگری منتقل می شود. اعلا - دوست اکبر - نگران اعدام اوست. اعلا با جلب رضایت مسئولان کانون، اجازه می گیرد تا برای جلب رضایت حاج ابوالقاسم، شاکی پرونده - پدر ملیحه - از کانون بیرون بیاید. اعلا با فیروزه - خواهر اکبر - آشنا می شود. فیروزه با بچه کوچکش در محله ای فقیرنشین در جنوب تهران ساکن است. اعلا و فیروزه به خانه حاج ابوالقاسم می روند. فیروزه که پیش از این نیز بارها اقدام به جلب رضایت از ابوالقاسم کرده است و موفق نشده، این بار نیز از خانه بیرون انداخته می شود. اعلا تصمیم می گیرد با پافشاری رضایت شاکی را جلب کند.

حاج ابوالقاسم به دادگاه می رود تا روند رسیدگی به پرونده و اعدام قاتل زودتر انجام گیرد. اما برای این کار لازم است نصف دیه کامل به خانواده قاتل پرداخت شود. ابوالقاسم نسبت به این حکم ناراضی است. او پول کافی را برای این امر در اختیار ندارد. از این رو تصمیم می گیرد با تهیه یک استشهاد محلی ناتوانی خود را به دادگاه اعلام کند تا دیه از بیت المال پرداخت شود.

اعلا و فیروزه از امام جماعت محل می خواهند که ابوالقاسم را راضی به بخشش کند اما امام جماعت نیز موفق به این کار نمی شود. ابوالقاسم ناامید از تهیه پول تصمیم می گیرد خانه خود



فکر می‌کنم که این فیلم را می‌توان به عنوان یک اثر ادبیاتی در نظر گرفت. در این فیلم، نویسنده با استفاده از زبان ساده و روان، به بررسی مسائل اجتماعی و حقوقی پرداخته است. فیلم به خوبی توانسته است تا مخاطب را درگیر کند و به تفکر وادار کند. در این فیلم، ما شاهد یک داستان واقعی هستیم که در آن یک جوان با نام اکبر، به دلیل فقر و نیاز، مجبور می‌شود تا برای تأمین معاش خود، به کارهای غیرقانونی بپردازد. این فیلم به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فقر و نیاز می‌تواند انسان را به اعمال ناپسندانه وادار کند. فیلم به خوبی توانسته است تا به مخاطب نشان دهد که چگونه یک انسان باهوش و با استعداد، می‌تواند به دلیل فقر و نیاز، مجبور شود تا به کارهای غیرقانونی بپردازد. فیلم به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فقر و نیاز می‌تواند انسان را به اعمال ناپسندانه وادار کند. فیلم به خوبی توانسته است تا به مخاطب نشان دهد که چگونه یک انسان باهوش و با استعداد، می‌تواند به دلیل فقر و نیاز، مجبور شود تا به کارهای غیرقانونی بپردازد.

«ما نمی‌توانیم همه آدمها را با یک کتاب قانون مجاکمه کنیم به نظر من نقص قانون همین است. گرچه همه این را به حساب پاکی قانون می‌گذارند که همه در برابر قانون یکسان اند. این عدالت نیست. بی‌عدالتی است. چون همه آدمها یکسان نیست»
تعریف اعلا از حق که محور درونمایه داستان فیلم است و مبنای مضمون فیلم و رفتار شخصیتها بر آن پایه‌ریزی شده است عقل فردی است. عقلی که سود و زیان را در حیطه تجربیات و مشاهدات ناقص خود به کار می‌گیرد. عقلی که تنها حق خود را می‌جوید. ماده استدلال این عقل شخصیت اکبر است. جوانی که کم سنی او در هنگام ارتکاب جرم، و فقر او در پرداخت دیه قتل، دست به دست هم می‌دهند تا از او چهره‌ای قابل ترجم بسازند و این چهره قابل ترجم همان شخصیتی است که مقابل قانون قرار می‌گیرد و با نفسی قانون مطلق، به نسبی بودن قانون به نسیب افراد جامعه حکم می‌شود. نکاتی که فرهادی، خود نیز مستقیماً در گفتگوش به آن اشاره دارد: «قانون درباره همه کسانی که قتل عمد انجام می‌دهند یک حکم صادر می‌کند. درباره آدمها کنکاشی نمی‌کند. ولی آدمهایی که رو به روی این قانون ایستاده‌اند، یکسان نیستند. هر کدام از اینها دنیایی دارند، شرایط و پیچیدگی‌هایی دارند. درواقع سبک

نمی‌دانیم، مقصر از نظر ما شرایط است.»
جالب این است که نگاه تمامی افراد حاضر در فیلم به عمل قتل اکبر همین نگاه است. آنها همگی ضمن اذعان به بی‌گناهی اکبر خود را ملزم به اجرای قانون می‌بینند. در حقیقت موقعیت اکبر چنان قلمداد می‌شود که اگر هر کسی نیز به جای او می‌بود ناگزیر مرتکب چنین خطایی می‌شد. پس در نتیجه مقصر اصلی شرایط است و باید شرایط را مجازات کرد. قبول این فرضیه سست مفاسد بسیاری را به بار خواهد آورد. حداقل آن این است که کمتر مجرمی را پس از آن می‌توان مجازات نمود. زیرا هر مجرمی به ادعای اینکه شرایط او را وادار به انجام بزه کرده است از خود سلب اختیار می‌کند!
هنگامی که حقوق یک فرد اینگونه دستخوش بازیچه شرایط شود قرائتی از حق زاده خواهد شد که نتیجه آن گریز از جامعه و پناه آوردن به جامعه بسته‌ای چون شهر زیباست. کاری که در پایان فیلم از اعلا سر می‌زند.
اما برخورد با ابوالقاسم، اولین رویارویی اعلا با مظهر این حق ناخوشایند (قانون) است. ابوالقاسم به خون‌خواهی ملیحه خواستار قصاص اکبر است. سؤال فیلم که روند حوادث برای رسیدن به آن طرح‌ریزی شده است درست در همین نقطه شکل می‌گیرد: آیا می‌توان به خون‌خواهی قتل که بیش از آن که

